

متن پرسش

یا محبوب! به اسم خدای عاشقان سخنی را آغاز می‌کنم که نمی‌دانم انتهایش قرار است کدام آه جان گداز باشد که عاشقی را تذکر می‌دهد؟! استاد: من در آن شبِ پر سوز و گداز غیر او کُشی را خوب آموختم و یاد گرفتم جز او توهمی بیش نیست، اما غفلت‌ها مرا به گردابِ هلاکت می‌برند. خوب می‌دانم کدام راه نیستی رفتن‌ها چقدر و کی مرا از معشوقم دور کرده‌اند، اما این یکی واقعاً غیر قابل تحمل است، توجه به چیزی و کسی جز معشوق دیوانه‌ام می‌کند، اما نه دیوانه‌ای که عاقلان برایش شب‌ها را به جان و اشک احیا می‌کنند! انگار دره‌ای مرا می‌کشاند، دره‌ای نیست. باز من نمی‌خواهم به جز او توجه داشته باشم، اصلاً نمی‌شود، این‌ها همه وهم است، چرا که هرکسی چیزی دارد. اگر از عنایت یار است از نیستی نجات یافتم، «دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم». اما این خارج از تحملم است که در بهبهی عاشقِ عاشق‌شدن تا بزم وصال توهمی مرا در برکشد. آری! شیطان که راه‌رفتگان را وسوسه نمی‌کند، اما باز هم می‌گویم این یکی بدجور جانم را آتش می‌زند، اما نه آتشی که انصاری همدانی را سوخته‌ای در ره یار کرد، از وجنات بر می‌آید که باز هم سخنی قدسی قرار است جاری شود و مرا بی «من» کرده، در آسمان عشق پیچ و تاب دهد. آه از دارخوین و عشقی که حاج حسین را حاج حسین کرد!! سخنِ عشق نتوان گفت. آری! اما التماس دعایِ وصال داریم خالصِ خالص.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: سخنان‌تان را با ابهام همراه می‌بینم. پیشنهاد می‌شود با دنبال کردن مباحث «معرفت نفس» و «خویشتن پنهان» بدون عجله *إن شاء الله* آنچه را آن بزرگان در جان‌شان یافتند، برایتان پیش خواهد آمد و در این زمانه نسبت به آن احوالات بیگانه نخواهید بود. موفق باشید